

---

ویلم فلوسر

**در باب فلسفهٔ عکاسی**

ترجمهٔ پوپک بایرامی

---

---

## فهرست

---

۸	اشاره
۱۱	درآمد
۲۱	مقدمه
۲۳	تصویر
۲۹	تصویر فنی
۳۵	دستگاه عکاسی
۴۷	عمل و رفتار عکاسی
۵۳	عکس
۶۱	پخش عکس
۶۹	دریافت عکس
۷۷	جهان عکس
۸۷	لزوم فلسفه عکاسی
۹۳	واژه‌نامه

---

## تصویر

تصویر<sup>۱</sup>، سطح معناداری است که عمدتاً به موضوعی در فضا و زمان اشاره می‌کند و با کاهش چهار بعد فضا و زمان به یک سطح دو بعدی، آن موضوع را در قالبی انتزاعی برای ما قابل فهم می‌کند. این توانایی ویژه در جداکردن سطح از فضا و زمان، و بازنمایاندن آن در فضا و زمان، با عنوان «تخیل»<sup>۲</sup> شناخته می‌شود و شرط اولیه تولید و رمزگشایی<sup>۳</sup> تصویر است: به عبارت دیگر، توانایی رمزگذاری<sup>۴</sup> پدیده‌ها به صورت نماد<sup>۵</sup>های دو بعدی و بازخوانی آن نمادها.

دلالت<sup>۶</sup> تصویر در سطح آن است و با یک نگاه می‌توان آن را دریافت، اما این درک به صورت سطحی باقی خواهد ماند. چنانچه بخواهیم به عمق این دلالت دست یابیم، یعنی ابعاد حذف شده را بازسازی کنیم، باید بگذاریم نگاهمان آزادانه بر روی سطح تصویر حرکت کند، گویی خودمان در حال حرکت هستیم. این حرکت بر روی سطح تصویر، جاروکردن تصویر توسط نگاه یا «اسکن کردن»<sup>۷</sup> نام دارد. با این کار، نگاه ما مسیر پیچیده‌ای را دنبال می‌کند که متشکل از ساختار تصویر از یک سو و قصد بیننده از سوی دیگر است. دلالتی که طی فرآیند اسکن کردن از تصویر به دست می‌آید، بیانگر تلفیق دو هدف است: یکی که در تصویر نمایان شده است و دیگری که

1. Image
2. imagination
3. decode
4. encode
5. symbol
6. significance
7. scanning

متعلق به بیننده است. به این ترتیب، تصویر مجموعه‌ای دلالت‌گر (صریح و بی‌ابهام) از نمادها نیست (به‌عنوان مثال، مانند اعداد) بلکه مجموعه‌ای است با دلالت‌ها و مفاهیم ضمنی (نامعین و مبهم) از نمادها: آن‌ها امکان تفسیر را فراهم می‌کنند.

بیننده با حرکت آزادانه نگاهش بر روی سطح تصویر، عناصر آن را یکی پس از دیگری می‌گیرد و روابطی موقتی بین آن‌ها می‌سازد. همچنین می‌تواند به یکی از عناصری که پیش‌تر دیده است بازگردد، به این ترتیب، «قبل» می‌تواند به «بعد» تبدیل شود: این زمان بازسازی‌شده از طریق اسکن کردن، تکرار مکرر و مدام همان فرآیند است. اما نگاه بیننده روابط معنی‌داری هم بین عناصر تصویر می‌سازد و می‌تواند چندین بار به یک عنصر مشخص از تصویر بازگردد و ارزش آن عنصر را تا سطح حامل مفهوم تصویر، بالا برد. به این ترتیب، تصویر به‌صورت مجموعه‌ای درمی‌آید که در آن هر عنصر به عنصر دیگر معنی می‌بخشد و از آن معنی می‌گیرد: فضای بازسازی‌شده از طریق اسکن کردن، فضای دلالت متقابل است.

این فضا-زمان که مختص تصویر است، چیزی جز جهان جادو نیست، جهانی که در آن همه چیز تکرار می‌شود و همه چیز در یک زمینه معنادار مشارکت دارد. چنین جهانی از لحاظ ساختاری با جهان خطی تاریخ متفاوت است؛ که در آن هیچ چیز تکرار نمی‌شود و همه چیز دارای علت و معلولی است. به‌عنوان مثال: در جهان تاریخی، طلوع خورشید دلیل بر آمدن بانگ خروس است، اما در جهان جادویی، طلوع خورشید نشان‌دهنده بانگ خروس است و بانگ خروس بر طلوع خورشید دلالت دارد. به این ترتیب، دلالت تصویر، حالتی جادویی به خود می‌گیرد.

برای رمزگشایی تصویر باید طبیعت جادویی آن را مورد توجه قرار داد. بنابراین، نباید به‌دنبال «وقایع منجمد» در تصویر بود. بلکه تصویر، وقایع را با حالت‌هایی از اشیاء<sup>۲</sup> جایگزین می‌کند و آن‌ها را به صحنه‌ها ترجمه می‌کند. نیروی جادویی تصویر در طبیعت ظاهری آن نهفته است و دیالکتیک درونی یا تضاد ویژه آن را باید در پرتو این جادو دید.

1. magic

2. states of things

تصویر، واسط بین جهان و انسان است. جهان، بدون واسطه برای انسان قابل دستیابی نیست و بنابراین، تصویر باید آن را برای انسان قابل فهم کند؛ گرچه به محض انجام این کار، تصویر بین انسان و جهان قرار می‌گیرد. تصویر که قرار بود راهگشا باشد، به یک حاجب تبدیل می‌شود: به جای نمایاندن جهان، آن را مبهم می‌کند تا جایی که نهایتاً زندگی انسان تابع عکس‌هایی می‌شود که می‌آفریند. در آن حالت، انسان به رمزگشایی تصویر خاتمه می‌دهد و در عوض، آن را به همان صورت رمزگذاری شده در «جهان بیرون» نمایش می‌دهد، که خود به صورت یک تصویر — یعنی زمینه‌ای برای صحنه‌ها، زمینه‌ای برای حالت‌هایی از اشیاء — درمی‌آید. این جابه‌جایی در عملکرد تصویر را می‌توان «بت‌پرستی»<sup>۱</sup> نامید؛ جریان این مسئله در زندگی روزمره قابل مشاهده است: تصاویر فنی که در حال حاضر در محیط پیرامون ما قرار دارند، به طور جادویی در حال بازسازی «واقعیت»<sup>۲</sup> ما و تبدیل آن به یک «سناریوی جهانی از تصاویر» هستند. این مسئله در اصل با «فراموشی» مرتبط است. در واقع، انسان فراموش می‌کند که تصویر را به منظور جهت‌دهی و تشخیص موقعیت خویش در جهان آفریده است و از آنجا که دیگر نمی‌تواند تصویر را رمزگشایی کند، زندگی‌اش تابعی از تصاویری می‌شود که خود ایجاد کرده: به این ترتیب، تخیل به توهم تبدیل می‌شود.

به ظاهر، این مسئله یک‌بار هم در هزاره دوم پیش از میلاد اتفاق افتاده بود، زمانی که بیگانگی انسان از تصاویرش به درجات بحرانی رسید. به همین دلیل، برخی افراد سعی کردند هدف اصلی نهفته در پس و پشت تصاویر را به خاطر آورند. سعی آن‌ها، از هم‌گسیختن پرده‌های نمایش تصویر، جهت گشودن راهی به جهان پشت آن‌ها بود. روش آن‌ها از هم‌گسیختن عناصر سطحی تصویر (پیکسل‌ها)<sup>۳</sup> و آراستن آن‌ها به صورت خطوط بود: به این ترتیب، نوشتار خطی اختراع شد. بدین‌سان، آن‌ها زمان مدور جادو را به زمان خطی تاریخ تبدیل کردند. این مسئله،

1. idolatry
2. reality
3. pixels